

برخی از جنبه‌های بین‌المللی مشکل توسعه اقتصادی

راگنار نرکسه
ترجمه: مهدی تقوی

" یک کشور فقیر است ، به علت اینکه فقیر است " اگرچه این سخن ، تازه نیست اما رابطه‌ای را بیان می‌کند که نشان‌دهنده هر دو جنبه عرض و تقاضای مشکل تشکیل سرمایه در کشورهای عقب مانده است . در این قسمت جنبه‌های بین‌المللی مسئله توسعه اقتصادی چه از لحاظ عرضه و چه از لحاظ تقاضا مورد بحث قرار می‌گیرد . این بخش تنها چند نکته مهم را مورد بحث قرار می‌دهد و نمی‌تواند یک تصویر متعادل از مسئله ارائه کند .

عامل محدودکننده انگیزه سرمایه‌گذاری ، اندازه بازار است . ا . یانگ * هنگام تفسیر تر معروف آدام اسمیت به این مسئله اشاره کرده است . اما ، چه عاملی اندازه بازار را تعیین می‌کند ؟ اندازه بازار را تقاضای پولی ، تعداد افراد مردم و وسعت جغرافیایی معین نمی‌کند . تسهیلات حمل و نقل که آدام اسمیت بر آن تأکید دارد البته اهمیت دارد . کاهش هزینه حمل و نقل (به طور طبیعی یا مصنوعی) بازار را از نظر اقتصادی و جغرافیایی توسعه می‌دهد . اما کاهش هر قلم هزینه می‌تواند چنین اثری داشته باشد . بنابراین میزان بازدهی ، اندازه بازار را مشخص می‌کند . ظرفیت خرید کالا به معنی ظرفیت تولید کالا است . میزان بازدهی تولید نیز به نوبه خود به میزان قابل ملاحظه‌ای به استفاده از سرمایه در تولید بستگی دارد . اما کوچک بودن اندازه بازار ، استفاده از سرمایه را محدود می‌سازد .

*A. young

چه راهی برای بیرون آمدن از این دایره وجود دارد؟ چگونه می توان بازار را توسعه داد؟ اگرچه در کشورهای عقب مانده به علت اینکه عموماً شکاف صد تومری وجود ندارد قانون سی* مکن است اعتبار داشته باشد، اما از این نظر که بازده هر صنعت به تنهایی، صنعتی که با تجهیزات سرمایه‌های تازه آغاز بکار کرده است، برای خود تقاضا ایجاد می کند، اعتبار خود را از دست می دهد. از آنجا که خواسته‌های بشر گوناگون و متنوع است. مردمی که در صنعت جدید بکار اشتغال دارند، تمایلی ندارند که کلیه درآمدشان را صرف خرید کالایی کنند که خود تولید کرده‌اند. فرض کنید این صنعت جدید، صنعت کفش است. اگر در بقیه صنایع اقتصاد بازدهی تولید و قدرت خرید افزایش نیابد، بازار برای کالای تولید شده به وسیله صنعت کفش ناکافی خواهد بود. اگر در اقتصاد مردم غذا، پوشاک و مسکن نداشته باشند، به اندازه کافی از خرید سایر کالاها برای خرید کفش چشم‌پوشی نخواهند کرد. مردم نمی‌توانند از مقدار کمی کالاهای ضروری که در اختیار دارند چشم‌پوشی کنند. اگر آنان حاضر شوند که مقداری از مصرف فعلی خود را با کفش عوض کنند، این مقدار در دسترس کارگران صنعت کفش قرار می‌گیرد و مقداری از نیازهای مصرفی آنان را تأمین خواهد کرد. در غیر این صورت صنعت جدید با شکست روبرو خواهد شد. مشکل اساساً از نبود ارتباط فنی بین تجهیزات سرمایه‌های ناشی نمی‌شود، اگرچه ممکن است، این مسئله باعث افزایش مشکلات گردد. مشکل، ناشی از حساس نبودن تقاضا در سطوح پایین درآمد است. بدین شکل فقدان قدرت خرید انگیزه سرمایه‌گذاری در هر صنعت را کاهش می‌دهد.

در حالتی که سرمایه به شکل هماهنگ در همه صنایع بکار گرفته می‌شود، مشکلی وجود ندارد. در این حالت نتیجه توسعه همه‌جانبه بازار و در پی آن، خارج شدن از دایره است. مردمی که با ابزار پیشرفته در صنایع مکمل یکدیگر کار می‌کنند، مشتریان یکدیگر خواهند شد. اغلب صنایعی که کالاهای مصرفی تولید می‌کنند، به شکل مکمل یکدیگرند و بازار برای یکدیگر بوجود می‌آورند. مکمل بودن صنایع اساساً به علت وجود پراکندگی و گوناگونی درخواستهای مصرف‌کنندگان است. رشد متعادل در نهایت از نیاز به تغذیه متعادل ناشی می‌شود.

تعداد در ذات قانون سی نهفته است. جان استوارت میل این قانون را به شکل زیر بیان می‌کند:

***Say's Law**

" اگر افزایش تولید، بدون محاسبه غلط، به نسبتی بین عوامل تولید توزیع گردد تقاضا برای اضافه تولید، ایجاد می‌شود. "

این گفته، مفهوم رشد متعادل است، اما افزایش تولید گفش به تنهایی نمی‌تواند برای خود تقاضا ایجاد کند. تنها افزایش تولید بسیاری از کالاهای مصرفی، به شکل متعادل، به گونه‌ای که با الگوی ارجحیت‌های مصرف‌کننده هماهنگی داشته باشد، می‌تواند برای خود تقاضا ایجاد کند.

چگونه می‌توان به رشد متعادل دست یافت؟ افزایش قیمت ممکن است تا حدی رسیدن به رشد متعادل را امکان‌پذیر سازد، اما ناپیوستگی‌های فنی در این راه می‌تواند مانعی ایجاد کند، علاوه بر این، رشد بطئی در کشورهایی که فشار افزایش جمعیت شدید است، دردی را دوا نمی‌کند، به عقیده شومپتر، در جریان تحول سرمایه‌داری صنعتی عرب، خلاقیت و ابتکار مدیران جامعه است که با پیشرفت صنایع، رشد سریع را امکان‌پذیر می‌سازد. اگرچه، نوآوریها در هر زمان در یک صنعت متمرکز شده بود، اثر مالی و سایر شرایط به گونه‌ای بود که در هر زمان باعث کاربرد جدید سرمایه در گروهی از صنایع می‌شد. به آسانی می‌توان دید که چگونه نوآوریهای بدین گونه می‌توانند موفق شود، در حالی که انگیزه سرمایه‌گذاری در هر صنعت خاص ممکن است به دلیل محدود بودن بازار از بین برود.

سایر جوامع ممکن است احساس کنند که برای بوجود آوردن اثرات مطلوب، تا حدی رهبری مرکزی مورد نیاز است. اما روش فرق نمی‌کند، چه از طریق برنامه‌ریزی دولتی و چه از طریق فعالیت بخش خصوصی می‌توان به رشد متعادل دست یافت. هر روشی که بکار گرفته شود ماهیت راه‌حلی که برای رسیدن به آن کوشش می‌شود، تفاوت نخواهد کرد. اما اشتباه محاسباتی که میل به آن اشاره می‌کرد عموماً در هر دو روش وجود خواهد داشت. در سطح بین‌المللی، مسائل فوق در مورد سرمایه‌گذاری بین‌المللی نیز صدق می‌کند. چرا در چند سال گذشته و در قرن نوزدهم سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی در کشورهای توسعه‌نیافته تعامیل داشته‌است که از بخشهایی از صنعت که برای بازار داخل تولید می‌کنند به طرف بخشهایی از صنعت حرکت کند که مواد اولیه برای صدور به کشورهای صنعتی تولید می‌کنند؟ واقعیات این نظر را که نوع سرمایه‌گذاری استعماری، سرمایه‌گذاری در معادن و کشتزارها به منظور

J. S. Mill

۱ - رجوع شود به:

Essay in some Unsettled Questions of Political Economy

چاپ دانشگاه اقتصاد دانشگاه لندن ۱۹۴۸ صفحه ۷۳

صدور کالا به کشورهای صنعتی، سرمایه‌گذاری خارجی متعارف در تمامی قرن نوزدهم بوده است، تأیید نمی‌کنند. آنچه واقعیات نشان می‌دهد این است که هنوز هم سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی در کشورهای عقب‌مانده‌این ویژگی خود را حفظ کرده‌است. سرمایه‌گذاری مستقیم امریکا در خارج چنین الگویی دارد. سرمایه‌گذاری مستقیم امریکا در کشورهای توسعه‌نیافته در صنایع استخراج مواد اولیه، مانند نفت، معادن و مزارع که برای بازار صادرات کالا تولید می‌کنند، تمرکز یافته است. تنها در کشورهای پیشرفته (کانادا و اروپای غربی) است که امریکاییان در صنایعی سرمایه‌گذاری می‌نمایند که برای مصرف داخلی کالا تولید می‌کنند^۲.

بی‌علاقگی سرمایه‌خصوصی خارجی به جذب شدن در بخشی که کالا برای بازار داخلی تولید می‌کند و اشتیاق این سرمایه در گذشته برای فعال شدن در صنایعی که برای صادرات کالا تولید می‌کردند، در کشورهای توسعه‌نیافته منعکس‌کننده توطئه‌ای خانمان‌برانداز یا سیاست عمدی نیست. یک توجیه اقتصادی روشن و واضح برای این مسئله وجود دارد: فقر مصرف‌کنندگان داخلی در کشورهای عقب‌مانده از یک طرف و تقاضای وسیع برای مواد اولیه در مراکز صنعتی دنیا در قرن نوزدهم از طرف دیگر. در این شرایط، طبیعی است که سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی جذب بخشی می‌شود که نیازهای اقتصادهای توسعه‌یافته را تأمین می‌کند.

فقر بازار و فقدان انگیزه برای سرمایه‌گذاری داخلی خصوصی در کشورهای کم درآمد هم سرمایه‌گذاری داخلی و هم سرمایه‌خارجی را تحت تأثیر فرار می‌دهد. از این گذشته پس‌انداز داخلی در کشورهای توسعه‌نیافته نیز به طور غیرمولد مورد استفاده فرار می‌گیرد: کنز، صدور یا سرمایه‌گذاری در زمین و ساختمان. تقاضای بازار سرمایه‌گذاری خصوصی داخلی را رهبری می‌کند. سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی نیز به وسیله تقاضای بازار هدایت می‌شود. یک شاهد از رابطه بین سرمایه‌گذاری و تقاضای بازار به وسیله نظریه آشنایی شتاب‌دهنده سرمایه‌گذاری نشان داده شده است. این رابطه هم در بعد زمان و هم در بعد مکان صادق است. نظریه نسبت عوامل تولید و حرکت سرمایه، بیان‌کننده این مسئله است که در کشورهایی که سرمایه نسبت به زمین و

H. J. Dernburg

۲- رجوع شود به:

Prospects for Long-Term Foreign Investment

Harvard Business Review July 1950.

کارگر کم است، بازدهی نهایی و بازده سرمایه بسیار بالاست، بنابراین با فرض ثابت بودن بقیه اثرات، سرمایه از کشورهایی که سرمایه در آنها فراوان است به طرف چنین کشورهایی حرکت خواهد کرد. اما در مناطقی که بازدهی بالقوه سرمایه بالاست، تنها در صورتی که در سایر صنایع وابسته و مکمل (مانند خدمات عمومی که بازدهی را در رشته‌های مختلف افزایش می‌دهند) سرمایه‌گذاری گردد، می‌تواند بازده بالا داشته باشد. افزایش متعادل تولید از طریق افزایش اندازه و توسعه بازار برای هر بنگاه و صنعت باعث بوجود آمدن صرفه‌جویی‌های خارجی می‌شود. به این علت و تا حدی علل دیگر بین بازدهی نهایی خصوصی و اجتماعی سرمایه تفاوت بوجود می‌آورد. حتی اگر ما عوامل سیاسی و سایر عوامل پذیرش خطر را کنار بگذاریم، هنوز هیچ تضمینی وجود نخواهد داشت که انگیزه سرمایه‌گذاری افزایش یابد و جریان سرمایه از کشورهای غنی به کشورهای فقیر سرازیر شود. اگرچه بازدهی نهایی سرمایه در کشورهای فقیر در مقام مقایسه با کشورهای غنی بالاست، اما در محاسبات سرمایه‌داران بخش خصوصی این مسئله صادق نیست.

اگرچه تر رشد متعادل، راه را برای سرمایه‌گذاری بین‌المللی باز می‌گذارد، اما حدود نقشی را که سرمایه‌گذاری مستقیم خصوصی بعهده دارد نیز روشن می‌کند. یک سرمایه‌گذار خصوصی خارجی، اگر مایل باشد، قدرت این را ندارد که دایره شومی را که به علت بازدهی پایین، فقدان قدرت خرید و فقدان انگیزه سرمایه‌گذاری در اقتصاد داخلی کشور عقب‌مانده بوجود آمده است، درهم بشکند. حتی در عصر شکوفایی سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی نیز سرمایه به وسیله مقامات دولتی از طریق وام خصوصی به دولت به کشورهای عقب‌مانده می‌رفت و این مهمترین مشکل سرمایه‌گذاری بین‌المللی بود. وام به دولتها ۳۰ درصد جمع کل سرمایه‌گذاریهای انگلستان در خارج را در سال ۱۹۱۴ تشکیل می‌داد، ۴۰ درصد دیگر در اوراق قرضه مربوط به راه‌آهن و ۵ درصد در اوراق قرضه مربوط به خدمات شهری سرمایه‌گذاری شده بود^۳. در این سرمایه‌گذاریها سرمایه‌گذاری از نوع استعماری، یعنی سرمایه‌گذاری در معادن و کشتزارهایی که برای کشورهای توسعه‌یافته کالا تولید می‌کنند به صورت آشکار وجود ندارد.

سرمایه‌گذاری بخش عمومی که منابع مالی آن را بخش خصوصی (یا عمومی) خارجی

H. Feis;

۳- رجوع شود به:

"Europe, The World's Banker 1870-1914;"

Yale University Press; 1930.

تأمین کرده باشد، نوعی از سرمایه‌گذاری برون‌زا است، زیرا به هیچ‌وجه با وضعیت جاری بازار ارتباط ندارد. برعکس، سرمایه‌گذاری مستقیم خصوصی را باید در گروه سرمایه‌گذاری‌هایی جای داد که تحت تأثیر وضعیت بازار قرار می‌گیرند. زیرا انگیزه چنین سرمایه‌گذاری‌هایی باید تقاضای قابل لمس بازار باشد، یعنی تقاضایی که وجود دارد یا وجود آن در آینده پیش‌بینی می‌شود. بنابراین تفاوت کلی موجود بین سرمایه‌گذاری‌های برون‌زا یا مستقل با سرمایه‌گذاری‌های درون‌زا با غیرمستقل، در مورد سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی نیز صادق است.

سرمایه‌گذاری بین‌المللی خصوصی جذب بازارها می‌شود و کشورهای فقیر در گذشته بازار صدور کالا به مراکز صنعتی بوده‌اند، انگیزه سرمایه‌گذاری در این بازارها تقاضا در کشور سرمایه‌گذاری‌کننده بود. سرمایه‌گذاری خارجی را در معادنی که کالای قابل صدور تولید می‌کنند نباید همواره غیرمطلوب فرض کرد، چرا که این سرمایه‌گذاری‌ها با خود منافع مستقیم و غیرمستقیمی را برای کشوری که به آن وارد می‌شوند، همراه می‌آورند. اما چرا جریان این نوع سرمایه‌گذاری نیز کند شده است؟ گذشته از دلایل سیاسی آشکار، شاید پاسخ پرسش اخیر این باشد که بازارهای صدور برای مواد اولیه به شکلی که در قرن نوزدهم (به دلایلی مانند رشد خارق‌العاده جمعیت، بازدهی در کشورهای صنعتی غرب و در نتیجه تمایل انگلستان برای قربانی کردن کشاورزی خود به منظور رسیدن به تخصص بین‌المللی) توسعه یافت، توسعه نیافته‌اند در دهه‌های اخیر، جانشین‌های مصنوعی، تقاضا برای کالاهای اولیه و مواد اولیه را به طور نامطلوبی تحت تأثیر قرار داده‌اند.

بده نظر می‌رسد که رونق جاری بازار مواد خام ناشی از شرایط خصوصی است که نمی‌تواند دوام داشته باشد. به هر حال انگیزه‌های بیشتر از یک رونق، توسعه پیوسته و قابل ملاحظه تقاضا لازم است تا سرمایه‌داران خارجی در کشورهای توسعه‌نیافته به سرمایه‌گذاری برای تولید کالا و مواد اولیه قابل صدور مورد نیاز بپردازند.

بنابراین ممکن است اتکا به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی خصوصی به منظور رفع نیازهای سرمایه‌ای توسعه اقتصادی سبب سرخوردگی دوگانه گردد. سرمایه‌های خصوصی جهت توسعه اقتصاد کشورهای کم‌درآمد انگیزه بسیار کمی دارند، و برای توسعه عرضه مواد خام برای صدور نیز جریان سرمایه‌های خصوصی کافی و متعادل نیستند. تکرار می‌کنم که این مسئله تنها به سرمایه‌گذاری‌های غیرمستقل یا درون‌زا مربوط می‌گردد، بنابراین در مورد سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی مستقل و برون‌زا لزوماً نمی‌تواند صادق باشد.

استدلالی که کشورهای توسعه‌نیافته به نفع رشد متعادل و پراکندگی تولید ارائه

می‌کنند همواره از همه نظر مورد قبول نیست آیا این بدین معنی نیست که دیگر اصل مزیت نسبی صادق نمی‌باشد؟ چرا این کشورها صادرات مواد خام خود را براساس قانون تخصص و تقسیم کار بین‌المللی افزایش نمی‌دهند و کالاهایی را که برای جیره‌ء غذایی متعادل خود نیاز دارند، وارد نمی‌کنند؟ پاسخ این است که مسئله‌ء تعادل در سطح بین‌المللی نیز صادق است. به دلایل بسیار روشن و واضح، توسعه‌ء تولید مواد اولیه و خام باعث کاهش قیمت این کالاها در بازار بین‌المللی می‌گردد، مگر اینکه تقاضای کشورهای صنعتی برای این محصولات، مانند قرن نوزدهم، به سرعت توسعه یابد. توسعه‌ء صادرات هنگامی که تقاضا غیرحساس یا ثابت است، توسعه‌ای سودبخش نخواهد بود. اگر منطقی باشد که کشش تقاضای قیمت را برای مواد غذایی و مواد خام کمتر از یک فرض کنیم، منطقی است که فرض کنیم تحت شرایط موجود در کشورهای توسعه‌نیافته، رشد اقتصادی چنین کشورهایی تنها باید به شکل افزایش تولید برای بازار داخلی تجلی نماید.

آنچه گفتیم مسائلی بود که تمایل برای رشد متعادل و توجیه اقتصادی برای آن را تشریح می‌کند. اما این مطالب بر خودکفایی تأکید ندارد. با افزایش بازدهی تولید و توسعه‌ء بازار داخلی، با تغییر در ترکیب کالاهای صادراتی و وارداتی، حجم کل بازرگانی خارجی باید افزایش یابد. اما حتی اگر حجم کل بازرگانی خارجی تغییر نکند، لزوماً رشد متعادل برای اقتصاد زیان‌آور نخواهد بود. کشوری مانند ونزوئلا را در نظر بگیرید، نفت ۹۰ درصد صادرات این کشور را تشکیل می‌دهد اما تنها ۲ درصد از نیروی کار این کشور در صنایع تولید و استخراج نفت بکار اشتغال دارند. اکثریت مردم هنوز برای اقتصاد داخل در بخش کشاورزی معیشتی کار می‌کنند. اگر با بکارگیری سرمایه و افزایش بازدهی تولید، اقتصاد داخل توسعه یابد، مردمی که در بخش کشاورزی مشغول بکار بودند حال می‌توانند برای بازار داخل پوشاک، کفش، واحد مسکونی و لوازم خانه علاوه بر مواد غذایی تولید نمایند. اگر صادرات نفت و واردات ثابت بمانند، حاصل توسعه‌ء افزایش منافع ساکنان ونزوئلا خواهد بود و زبانی متوجه کشورهای خارج نخواهد شد. شکی نیست که نسبت بازرگانی خارجی به درآمد ملی کاهش خواهد یافت. اما این نسبت در بسیاری از کشورهای پیرامون در گذشته به طور غیرمنطقی به خاطر فقر اقتصاد داخل بالا نگاهداشته شده است. درآمد جهان در مقام مقایسه با حجم بازرگانی بین‌المللی بسیار بهتری برای بهزیستی افراد است.

نقش مهمی که بازرگانی بین‌المللی در قرن نوزدهم در اقتصاد جهان بازی می‌کرد به علت وجود کشورهای پیرامون و خلایی که بعد از آنها وجود داشت، بود. الگوی بازرگانی

بین‌المللی در قرن نوزدهم تنها یک تدبیر برای تخصیص مطلوبتر مقدار معین منابع نبود، به اعتقاد رابرتسون*:"بازرگانی بین‌المللی موتور رشد است"۴، اما رشدی که در مراکز اولیه صنعت پدید می‌آید و از آنها سرچشمه می‌گیرد. حتی در ایالات متحده آمریکا ما چنان‌با این‌الگوی رشد آشنا شده‌ایم که الگوی رشد قرن نوزدهم را یک الگوی طبیعی فرض می‌کنیم و اغلب به این مسئله توجه نمی‌کنیم که توسعه اقتصادی ایالات متحده آمریکا یک استثناء در این الگوست.

با اشاعه صنعتی شدن، توجه کرده‌ایم که جریانهای اصلی بازرگانی بین‌المللی از کنار کشورهای عقب‌مانده گذشته و از میان کشورهای صنعتی می‌گذرند. رشد متعادل یک پایه مناسب برای بازرگانی بین‌المللی و وسیله خوبی برای پر کردن خلاء در کشورهای پیرامون است.

حال بگذارید مسائل مربوط به تشکیل سرمایه برای توسعه اقتصادی را از دیدگاه عرضه بررسی کنیم. از این نظر سطح درآمد پایین باعث کوچک بودن ظرفیت پس‌انداز و بنابراین کمبود و فقدان سرمایه و پایین بودن بازدهی تولید می‌گردد. اغلب اقتصاددانان معتقدند که ظرفیت پس‌انداز داخلی در کشورهای توسعه‌نیافته به افزایش بازدهی تولید و درآمد حقیقی بستگی دارد، زیرا سطح فعلی بازدهی و درآمد حقیقی به اندازه‌های پایین است که پس‌انداز را امکان‌پذیر نمی‌سازد و شکلی از کمک خارجی، مثلاً سرمایه‌گذاری خارجی، برای ایجاد بهبود در بازدهی و افزایش درآمد حقیقی و درهم شکستن دایره شوم فقر مورد نیاز است.

این نظریه کمی نادرست به نظر می‌آید، زیرا ظرفیت پس‌انداز نه تنها به قدر مطلق درآمد حقیقی بلکه به درآمد حقیقی نسبی نیز بستگی دارد. اگرچه درآمد حقیقی مطلق حتی در فقیرترین کشورهای دنیا افزایش یافته است، اما به نظر می‌رسد که پس‌انداز نه تنها در این کشورها افزایش نیافته بلکه در پاره‌های موارد کاهش نیز داشته است، چرا که درآمد حقیقی نسبی این کشورها نسبت به کشورهای صنعتی دنیا، کاهش یافته است. شکاف و فاصله عظیم و فزاینده بین سطح درآمد کشورهای مختلف، همراه با افزایش آگاهی در مورد این شکاف و فاصله، امکان دارد تمایل به افزایش گرایش‌هایی به مصرف را در کشورهای فقیر بوجود آورد و باعث کاهش ظرفیت پس‌انداز آنان گردد و باعث ایجاد اشکال

*D.H.Rabertson

The Future of International Trade. رجوع شود به مقاله

D.H.Rabertson در The Economic Journal مارس ۱۹۳۸

در تراز پرداختهای خارجی آنان شود .

به گفته کتاب " درآمد ، پس انداز و نظریه رفتار مصرف کننده " جیمز دوزنبری* ، تابع مصرف افراد مستقل از یکدیگر و مرتبط بهم است . این نظریه تا حدودی حقایقی را روشن می کند که به نظر مبهم می آمد . رابطه متقابل بین ارجحیت های مصرف کننده انتخاب بین مصرف و پس انداز را تحت تأثیر قرار می دهد . علت اینکه ۷۵ درصد از خانوار های ساکن در ایالات متحده آمریکا فاقد پس اندازند ، این نیست که این خانوارها بسیار فقیرند و نمی خواهند یا نمی توانند پس انداز کنند . علت اصلی این است که اینها در محیطی زندگی می کنند که انگیزه مصرف کالاهای جدید را در آنان ایجاد می کند . علت پدیده ای است که دوزنبری آن را " اثر نمایشی " استاندارد مصرف حفظ شده به وسیله ۲۵ درصد باقیمانده جمعیت ایالات متحده آمریکا می خواند . هنگامی که فرد در مقابل کالاها یا الگوی مصرف برتر قرار می گیرد ، در وی ناراحتی و نارضایتی ایجاد می گردد و تمایل به مصرف او افزایش می یابد .

این نیروها به عقیده من رفتار بشری را تا حدی ، در روابط بین المللی نیز تحت تأثیر قرار می دهد . توابع مصرف کشورهای مختلف ، مانند توابع مصرف افراد ، با یکدیگر ارتباط دارند . در سطح بین المللی ، آگاهی از الگوهای مصرف برتر یا تماس با آنها تصورات را توسعه می دهد و نیازها و خواسته های جدیدی را بوجود می آورد .

در این مورد شاهد ما ، تقلید بسیار وسیع از الگوهای مصرف آمریکاییان است . استانداردهای زندگی آمریکاییان در جهان از حیثیت بسیاری برخوردار است . تطبیق عاداتهای مصرفی برتر ، همواره ساده تر از بهبود در روشهای تولید است . البته این حقیقت دارد که از روشهای تولید آمریکاییان نیز به طور وسیع تقلید شده است . اما در بیشتر موارد ، این تقلید نیاز به منابع قابل سرمایه گذاری دارد . تمایل به تقلید الگوهای مصرف آمریکایی ، عرصه منابع قابل سرمایه گذاری را محدود می کند .

شدت جذابیت استانداردهای مصرف کشورهای پیشرفته به دو عامل بستگی دارد : اولین عامل اندازه فاصله یا شکاف بین درآمد حقیقی و مصرف و دومین عامل آگاهی مردم از این فاصله یا شکاف است .

اگرچه حتی درآمد سرانه فقیرترین کشورها نیز در صد سال گذشته افزایش یافته ، اما فاصله بین کشورهای فقیر و ثروتمند افزایش پیدا کرده است . حال ما در وضعیتی هستیم که در آن دوسوم درآمد جهان نصیب کمتر از یک پنجم جمعیت جهان در کشورهای پیشرفته

*J. S. Duesenberry

می‌گردد و دو سوم جمعیت دنیا تنها یک ششم از درآمد دنیا را دریافت می‌کنند و متوسط درآمد سرانه کشورهای گروه اول در حدود ۱۷ برابر بیشتر از متوسط درآمد سرانه گروه دوم است^۵ پیش‌بینی‌هایی که این محاسبات بر آنها پایه گرفته‌اند اگرچه از بعضی جهات کامل نیست، اما نمی‌توان آنها را گمراه‌کننده دانست.

فاصله و شکاف بسیار بزرگ است، اما حقیقت دیگری که به همین اندازه اهمیت دارد این است که تماس و ارتباط بین کشورها نسبت به گذشته بسیار بیشتر شده است بنابراین آگاهی مردم از این شکاف افزایش یافته است. به اختراعات جدید مانند رادیو، هواپیما و فیلم‌های آمریکایی، وسایل ارتباطی دنیای جدید نظر بیفکنید. افزایش تماس و ارتباطات به کمک این اختراعات جذابیت مصرف کشورهای پیشرفته را حتی در فقیرترین کشورهای دنیا افزایش می‌دهد.

اما این جذابیت الگوی مصرف کشورهای پیشرفته برای آنان که دیر به توسعه اقتصادی دست یافتند، یک مشکل اقتصادی بوجود می‌آورد. زیرا که نه تنها پس‌انداز اختیاری فردی را کاهش می‌دهد بلکه از نظر سیاسی نیز استفاده از مالیات برای ایجاد پس‌انداز اجباری و مقاومت دولت در مقابل انجام هزینه‌های جاری را نیز مشکل می‌کند. در پاره‌ای از کشورهای عقب‌مانده توده عظیمی از مردمی که روی زمین کار می‌کنند، از بیکاری پنهان رنج می‌برند. با محدود کردن افزایش‌آنی مصرف، تجهیز این توده می‌تواند تشکیل سرمایه حقیقی را افزایش دهد. در پاره‌ای دیگر بهبود در روشهای تولید کشاورزی می‌تواند کارگر را از کشاورزی معیشتی آزاد کرده و با جلوگیری از جذب مصرف شدن افزایش بازدهی، این گروه از کارگران را جذب تولیداتی کند که به تشکیل سرمایه می‌انجامد. استفاده از منابع بالقوه سرمایه داخلی به طور جدی می‌تواند به وسیله نارضایی و بی‌تابی که نتیجه اثر نمایشی است، محدود گردد.

نظر سنتی درباره روابط اقتصادی بین‌المللی این است که افزایش بازدهی تولید و درآمد حقیقی در یک کشور به سایر کشورها صدمه نمی‌زند و برعکس وفور و رونق می‌تواند پراکنده‌گردد. البته ثروت یک کشور به شکلهای متعددی می‌تواند برای همسایگان آن مفید باشد. اما عاملی که ما درباره آن صحبت می‌کنیم اثری نامطلوب و مفید بر سایر کشورها می‌گذارد. ثروت و وفور در یک کشور فشار مصرف را در کشورهای با درآمد پایین به بار می‌آورد.

۵- رجوع شود به National and Per Capita Incomes in 70

Countries 1949. قسمت آمار سازمان ملل متحد سال ۱۹۵۰

برای یک جامعه فقیر امکان دارد حتی در صورت عدم آگاهی از استاندارد زندگی بالاتر از سایر کشورها، پس‌انداز مشکل باشد. دایره شوم فقر که به پایین نگاهداشتن حجم پس‌انداز در کشورهای کم درآمد تمایل دارد، پس‌انداز را به اندازه کافی کاهش می‌دهد. ممکن است وضعیت موجود در اثر فشارهای ناشی از فقر نسبی، و نه فقر مطلق، رو به وخامت بگذارد.

در اثر تماس با کشورهای ثروتمند، کشورهای فقیر ناچار می‌شوند که درآمد پولی و هزینه‌هایشان را در سطحی بیش از سطحی نگاهدارند که قدرت تولیدشان توجیه می‌کند. حاصل این امر تورم در داخل اقتصاد و عدم تعادل در تراز پرداختهای خارجی آنان خواهد بود. تز مزیت نسبی، به عقیده من، پاسخی مؤثر برای شکلهای ساده‌تر نظریه کارایی کمبود دلار است در اینجا، به نظر می‌رسد که ما به یک نظریه عدم تعادل در تراز پرداختهای خارجی رسیده‌ایم که بر اختلاف در سطح عمومی بازدهی تولید پایه گرفته است. اگرچه نظریه هزینه نسبی به طور کامل مورد احترام است، اما عدم تعادل به این دلیل نیست که بازدهی، هزینه صادرات یک کشور و قدرت رقابت آن را در بازارهای دنیا معین می‌کند یا اینکه کشورهایی که دارای بیشترین بازدهی تولیدند، لزوماً بازار را از چنگ دیگران درمی‌آورند، بلکه به این علت است که بازدهی تولید معین‌کننده درآمد حقیقی و سطح مصرف در یک کشور است و اختلاف سطح زندگی، هنگامی که بسیار زیاد باشد و همه از آن آگاهی داشته باشند، فشاری به بار می‌آورد که تمایل به مصرف را در کشورهای فقیر افزایش می‌دهد. به نظر کلاسیک‌ها، عدم تعادل در بازرگانی بین‌المللی تنها بدین علت که پاره‌ای از کشورها بیش از توانایی خود خرج می‌کنند می‌تواند ادامه داشته باشد. حال به سادگی می‌توانیم توضیح دهیم که چرا پاره‌ای از کشورها بیش از توانایی خود خرج می‌کنند. فشارهای تورمی و مشکلات تراز پرداختهای خارجی مشکلات اساسی نیستند. این مشکلات ممکن است به دلیل هزینه‌های سرمایه‌ای و نه هزینه‌های مصرفی پدید آیند. مشکل این است که اثر نمایشی عامل مستقیم افزایش مصرف یا تمایل به افزایش مصرف، به جای سرمایه‌گذاری است. دست کم وجود این اثر افزایش پس‌انداز را حتی هنگامی که درآمد و سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد، دشوار می‌سازد. بدین دلیل است که نابرابری درآمد در سطح بین‌المللی را نه تنها باید به عنوان منبع فشار بر تراز پرداختهای خارجی بلکه به عنوان عامل بازدارنده تشکیل سرمایه در کشورهای توسعه‌نیافته مورد بررسی قرار داد. یک حرکت جهانی در کشورهای توسعه‌نیافته برای کاهش تراز پرداختهای خارجی و از بین بردن جذابیت الگوهای مصرف برتر از طریق محدود کردن واردات، به ویژه واردات

کالاهای تجملی و نیمه‌تجملی بوجود آمده است. گروهی عقیده دارند که یک کشور با کاهش واردات کالاهای مصرفی از طریق کنترل مستقیم یا سود بازرگانی و حقوق گمرکی می‌تواند با وارد کردن کالاهای سرمایه‌ای، سرمایه حقیقی مورد نیاز توسعه اقتصادی را تأمین کند. دولت‌ها معتقدند که هرگاه در سیاست‌های بازرگانی‌شان واردات کالاهای مصرفی را برای افزایش واردات ماشین‌آلات و تجهیزات کاهش دهند، تشکیل سرمایه را افزایش داده‌اند. به نظر من این عقیده ساده‌گانه اقتصاد. تنها از طریق تغییر در بخش بازرگانی خارجی می‌تواند سرمایه بدست آورد، عقیده‌ای نادرست است. بخش بازرگانی خارجی اقتصاد وارد جریان دوری درآمد می‌گردد. هر مقدار تجهیزات سرمایه‌ای که وارد می‌شود، شکلی از سرمایه‌گذاری است که در صورت نبود منابع مالی خارجی، پس‌انداز داخلی را ضروری می‌کند. اگر پس‌انداز داخلی انجام نگیرد اثر ورود کالاهای سرمایه‌ای با کاهش سرمایه‌گذاری داخلی جبران خواهد شد. احتمال دارد که سرمایه‌گذاری خالص انجام شده از طریق واردات کالاهای سرمایه‌ای به وسیله ایجاد پس‌انداز اجباری از طریق ایجاد تورم تأمین مالی گردد. این امر تا هنگامی امکان پذیر است که تورم به حدی نرسیده است که اثر خود را به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد پس‌انداز اجباری از دست دهد. امکان دارد که محدودیت واردات کالاهای تجملی تا حدودی سبب افزایش نرخ تشکیل سرمایه در کشورهای توسعه‌یافته شود.

اما، علاوه بر کمیت و مقدار سرمایه‌گذاری، مسئله کیفیت سرمایه‌گذاری نیز مطرح است. در صورتی که محدودیت واردات با محدودیت‌های داخلی همراه نباشد، انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری در آن گروه از صنایع داخلی ایجاد می‌کند که کالاهایی را تولید می‌کنند که جانشین کالاهایی است که وارد نمی‌شود. اگر بازار داخلی نیز به اندازه کافی انگیزه برای ایجاد چنین صنایعی ایجاد کند، انگیزه سرمایه‌گذاری مؤثر خواهد بود. اما از آنجا که کالاهایی که وارداتشان محدود می‌شود، کالاهای تجملی یا نیمه تجملی‌اند، حاصل این خواهد بود که سرمایه کشور که یکی از منابع کمیاب تولید است جذب مصارف بسیار ضروری نشود.

امروزه محدودیت واردات کالاهای تجملی در کشورهای توسعه‌یافته جهان نشان دهنده کوششی برای جبران مشکلات سوانعی است که " اثر نمایشی " برای کشورهای فقیر بوجود می‌آورد. این عمل کوششی برای پیدا کردن الگوی مصرف داخلی از الگوی مصرف کشورهای پیشرفته و هدف آن افزایش میزان پس‌انداز و تشکیل سرمایه داخلی است. اما این کوشش تنها به ظاهر مسئله توجه می‌کند و تنها آن قسمت از تمایل به هدف را مورد حمله قرار

می‌دهد که سست‌گیا" هزینه کالاهای وارداتی را دربرمی‌گیرد .
"اثرنمایشی" از طریق سیر صعودی تابع کل مصرف، و نه از طریق تابع مصرف برای واردات، عمل می‌کند. محدودیت واردات کالاهای تجملی اثر غیرمستقیم اختلاف در مصرف در سطح بین‌المللی را متوقف نمی‌کند. راه اساسی‌تر، ایجاد پسانداز اجباری از طریق درآمد و هزینه دولت است، اما انجام این کار نیز از نظر سیاسی در کشورهای فقیر، به علت اختلاف شدید در سطح زندگی مردم دشوار است .

اشکال مجزا ساختن الگوی مصرف داخلی و خارجی از محدودیت واردات کالاهای لوکس توانسته است نقشی اساسی‌تر در توسعه اقتصادی دو کشور بازی نماید. ژاپن، در اوایل صنعتی شدن، از هر جهت، بجز الگوهای مصرف از دنیای غرب تقلید کرد. این کشور از نقطه نظر مصرف قرن‌ها خود را جدا از دیگران نگاهداشت. جدا نگاهداشتن الگوی مصرف ژاپن از دیگران بسیار ساده بود. بی‌شک این راز موفقیت ژاپن در تشکیل سرمایه داخلی است .

شاهد دیگر جداسازی اساسی پرده آهنین اتحاد جماهیر شوروی است. اگرچه هدف این جداسازی می‌تواند عامل غیراقتصادی نیز باشد، اما معتقدم که از نظر اقتصادی نیز اهمیت دارد. شوروی نشان داد که انزوای جداسازی می‌تواند مشکل اقتصادی تشکیل سرمایه را از میان بردارد. در صورت نبودن تماس و ارتباط با کشورهای دیگر، اختلاف بین سطح زندگی ملت‌ها، هرچقدر هم بزرگ باشد، نمی‌تواند اثری داشته باشد. این امر سبب می‌شود که "اثر نمایشی" نتواند عمل کند .

آیا مشکل تشکیل سرمایه را می‌توان با انتقال یکطرفه درآمد یا به زبان ساده هدیه و کمک کشورهای غنی به فقیران میان برداشت؟ برنامه کمک‌های خارجی ایالات متحده آمریکا، دیگر مانند گذشته عمل نمی‌کند. شاید ما شاهد آغاز کار نظام جدید انتقال بین‌المللی درآمد، باشیم که می‌تواند با نظام انتقال درآمد در داخل یک اقتصاد مقایسه شود، و به‌طور خودکار از طریق مالیات نسبی یا مالیات تصاعدی عمل کند. نظام بین‌المللی ارائه کمک اقتصادی یا مالیات تصاعدی از هیچ مکانیزم اقتصادی بازار سرچشمه نمی‌گیرد. هر دو اینها بر قضاوت ارزشی سیاسی پایه گرفته و از فشارهای حاصل از رابطه نزدیک بین مردم در سطوح مختلف رفاه مادی ناشی می‌شوند .

فرض کنید ما نمونه‌ای داریم که در آن از یک طرف تفاوت و اختلاف در درآمد بین‌المللی باعث ایجاد عدم تعادل در تراز پرداختها می‌شود و از طرف دیگر انتقال درآمد یک‌جانبه این عدم تعادل تراز پرداختها و اختلاف بین درآمدها را از بین می‌برد. آیا این راه حل

کافی و مناسبی برای از بین بردن مشکل انباشت سرمایه در کشورهای فقیر خواهد بود ؟ واضح است که این یک راه حل کافی و مناسب نیست . . . اگر دولت مداخله نکند ، درآمدی که به کشور فقیر انتقال یافته است برای ارضای تمایل به مصرف بالاتر که حاصل اختلاف و نابرابری بین درآمدهای واقعی است ، به مصرف خواهد رسید . در کشور فقیر هیچ بنیان باثباتی برای بالا بردن سطح زندگی در آینده ، بوجود نخواهد آمد . همواره می توان کمک خارجی را جانشین پس انداز داخلی کرد ، اما در این حالت مصرف افزایش می یابد و کمک خارجی سبب افزایش نرخ تشکیل سرمایه نمی شود . این مسئله حتی هنگامی که منابع خارجی صرف انجام طرحهای تولیدی بخصوص نیز می شود ، صادق است . ما نمی گوئیم که اثر کمک اقتصادی بر مصرف نامطلوب است ، اما کمک اقتصادی بدین شکل سهمی در توسعه زیربنای اقتصاد که اساس توسعه اقتصادی است ، نخواهد داشت . بنابراین جذابیت سطح زندگی پیشرفته نه تنها ظرفیت بالقوه پس انداز داخل بلکه استفاده مؤثر از منابع خارجی برای توسعه اقتصادی را تحت تأثیر قرار می دهد ؛ بنابراین برای کشورهای توسعه نیافته ضروری است که میل به مصرف ملی را تا حدی کاهش دهند .

بحث فوق درباره کمک اقتصادی در مورد سرمایه گذارهای بین المللی و بهبود در شرایط مبادله نیز صدق می کند . بهبود در رابطه مبادله مقدار بیشتری منابع خارجی در اختیار اقتصاد می گذارد ، که این منابع می تواند برای توسعه اقتصادی بیشتر مورد استفاده قرار گیرد . بهبود در شرایط مبادله به معنی افزایش حساب جاری کشور است که از بازرگانی خارجی حاصل می شود . بدون وجود پس انداز داخلی ، این درآمد اضافی نمی تواند میزان سرمایه گذاری خالص را در اقتصاد افزایش دهد . در این حالت نیز مسئله اساسی دریافت مقدار بیشتر کالای سرمایه ای از بازرگانی خارجی نیست بلکه جذب مقدار بیشتر پس انداز از درآمد ملی است .

بحث ما این است که ، منابع خارجی حتی اگر به مطلوبترین شکل نیز در دسترس اقتصاد قرار گیرد ، کافی نیستند . این منابع به طور خودکار راه حلی برای مشکل انباشت سرمایه در کشورهای توسعه نیافته بوجود نمی آورد . هیچ راه حلی بدون کوشش داخلی ، به ویژه در زمینه مالیه عمومی نمی تواند مشکل انباشت سرمایه را در کشورهای توسعه نیافته برطرف کند .